

م

و انتخابات! ریاست جمهوری ایران

< نالیدم ز خود هر گز ولی این بار مینالم >

امیر فیض- حقوقدان

استقبال از آخوند حسن روحانی آنهم در حدی که شاهد آن بودیم، فصل حیرت را متوجه تشخیص نادرست مردم کشور ساخت، که در مسیر فراموشی و بی اعتنائی به سرنوشت خود و کشورشان قرار گرفته اند، و باب سرزنش را تا بدانجا کشاند که پیش خود گفتم؛ <خلایق هر چه لایق>.

ولی بسیار سریع، سرزنش را پس گرفتم و بازتاب آنرا بر ما شایسته تردیدم، و ضرب المثل "الغریق ویتشبت بکل حشیش" برایم زنده شد و بلافاصله یادم آمد که مولوی هم بیت معروفی دارد که گفته است:

بالیمان بسته نیکان ز اضطرار ز اضطرار است آدمی مردار خوار

واما بعد

یکی از والاترین سجایای انسان، انصاف است. منصف بودن به این معنا که انسان خود، به درستی و بدون حب و بغض و بدون در نظر گرفتن سود و زیان خویش نسبت به موضوعی قضاوت کند. قضاوتی که معمول دستگاه قضاست، قضاوت قانونی و یا عادلانه است نه منصفانه، دکارت در این مورد سخنی دارد:

<حقیقت ربابی طرفی مطلق و باروحی آزاد از هرگونه تعصب جستجو کنید>

این تحریر مایل است در جهت قضاوت منصفانه نسبت به گرایش مردم به آخوند روحانی تنظیم شود و امیدوار است که در این مسیر حرکت انحرافی پیدا نکند.

ارکان گرایش بطور کلی

عالیترین و مشخص ترین رکن گرایش، امید است یکی از حکما <امید را بمثابة خون در بدن میداند که اگر نباشد کاری به پیش نمیرود و اگر باشد ممکن است جهان را دگرگون سازد>.

میتوان گفت که امید بآیدایش انسان ها همراه است و در واقع یک امر بنیادی و وابسته به حیات میباشد.

کهن ترین پایگاههای امید، امید به خداوند و امید به شاه در فرهنگ ایرانی است.

سیسرون مورخ معروف درباره امید ایرانیان به شاه نوشته است؛ <ایرانیان همواره و بوقت پریشانی چشم امیدشان به شاه است> (دکتر مصدق هم از این عبارت استفاده کرده است)

تباهی و پریشانی که شورش ۵۷ و دستاورد های آن برای ایرانیان ببار آورد، بطور طبیعی امید آنها را به قطب آشنای امید رهنمون شد، و گرایش امید آنان به شاه، در جهت تبدیل ظلمت به نور آغاز گردید.

نظامی بیتی دارد که بیان کننده قدرت گرایش اشخاص است:

به هر جا گرایش کند جان تو بود نورو ظلمت به فرمان تو

رجوع و گرایش ایرانیان به قطب آشنای امید جواب مطلوب و مورد انتظار راندا و آن قطب مطلوب بود که گرایش عمومی را آهسته، آهسته دفع کرد.

این تحریر لازم نمیداند که کیفیت و مسیر دفع گرایشهای مردم را به قطب مطلوب و معلوم و مشهور تشریح کند، چراکه خوانندگان این تحریر آگاهند و میدانند که عدول از سوگند سلطنت اولین گام در گسستن گرایشهای ایرانیان بود، و سپس بتدریج سیروتلاش در قطع گرایشها شدت وحدت غیر قابل پیشبینی بخود گرفت.

آنروز که اظهار دلشادی شد > که قطب امید مردم از گذشته یشان بریده اند < معنای جز دلشادی از بریدن بندها عطفی و امید مردم به شاه نداشت.

آنروز که باتاکید محکم گفته شد؛ «بهتون بگم من نه رهبری میکنم و نه کسی را انتخاب میکنم» به ایرانیان گفته شد که امید بستن به قطب امید یک بیهوده کاری است، و البته که مردم هدایت شدند که بروند و بگردند و رهبران انتخاب کنند، و اینهم قاطعیت و جدی بودن گسستن بند های عاطفی امید به ما را تکمیل میکرد.

ما نه تنها بند های امید را گسیختیم بلکه یک سرگردانی مزمن مخرب هم جایگزین آن ساختیم و بکرات آنها را به مسیرهایی کشانیدیم که به سرگردانی مردم منجر شد و در عین حال که مردم را گنج و هاج واج ساختیم، به آنها هم توصیه، پشت توصیه کردیم که کاری نکنید و دست به اقدامی نزنید تا ما دستوردهیم و بالاخره هم دستوری که رسید تعفن سیاسی آن عالمگیر بود.

گرایشها به روحانی

از آنجا که از خصوصیات بارز امید این است که نمیتواند پادروا باشد و باید از نقطه ای جان و انرژی بگیرد و بقول آن حکیم امید مانند خون در بدن است، با قطع گرایشهای ایرانیان به قطب تاریخی و فرهنگی امید، به پایگاهی که تصور میکردند و میکنند که ممکن است قطب امیدی باشد روی آوردند ملتی که خود را در معرض غرق و نابودی کامل میبیند لامحاله به هر خاشاک و تخته پاره ای چنگ میزند که زد.

ما به کرات بد عهدی های مفرط و زننده ای بامردم داشته ایم یک روز به مردم گفتیم

وقتی شما بگویند ما خواستار قانون اساسی مشروطیت هستیم ما در میان شما هستیم ولی

بعد ما همان قانون اساسی مشروطه را بی اعتبار و پاره کردیم.

این اعمال دوگانه، اظهارات بی پایه و رفتارهای مزورانه رامردم تشخیص میدهند و ابداهم تحمل نمیکند و میرسند به آنجا که دیگریبه ما اعتنائی نمیکند.

بقول حکیمی؛ > هرکه فکرکند که مردم اعمال مزورانه راتشخیص نمیدهد خودش انسان بی تشخیصی است.<

ما محبت و دلسوزی را ازخواهران و برادران ایرانی خودمان دریغ کردیم و سنجیه عالی و انسانی ملت خودرا درکمک و حمایت ازهم و طنان بکل نادیده گرفتیم، و درکمال وقاحت تحریم های اقتصادی علیه مردم را مشوق شدیم، و این گناهی است که هیچگاه مردم ایران ما رانخواستند بخشید، عجب، بنی آدم اعضای یک گوهرند، ما درکمال راحتی و امنیت و فراخی معیشت زندگی میکنیم و هدیه نکبت بارتحریم راهم برای هموطنان داخل میفرستیم که آنها هم بی نصیب نمانند! و گهگاهی هم بیگانگان راترغیب به حمله به کشورمیکنیم که آزادی بیاورند چنانکه درعراق و افغانستان آورده اند.

ما درد نبود دارو و خوراک و تحصیل و آموزش رانداریم ولی بزرگترین پایگاه حمایت ازتحریم های خلاف منشورسازمان و تحریم های خود سرانه آمریکا شده ایم و بجای اینکه ما پرچمدارمخالفت باتحریمها بشویم و ازاین طریق موقعیت تاریخی والهی بودن قطب امید را زنده و پاینده نشان بدهیم فعالیت ها درجهت تحریم ها بینهایت شده است، که فکر نمیکنم شرمی ازآن بالاتربرای ما باشد.

(حاشیه - آیامیدانید یکی ازاهداف فراخوان ۶۰ میلیونی ارانه آن به قدرتهای جهانی و سازمان ملل برای برقراری تحریمهای گسترده علیه جمهوری اسلامی بوده است) (مشروح و مستند درسنگر ۳۳۲+۴۲۳)

ما بارها گفتیم که ایرانیان داخل کشور هرکاری که از دستشان برمیامد کرده اند حالا نوبت ماست.

ولی نوبت ما رسید به تحمیل تحریمهای غیرقانونی آمریکا به ایرانیان و این درحالی است که خودمان میدانیم و تحریم کنندگان هم میدانند که فشارتحریم ها متوجه مردم بی بضاعت است.

بجای دولت قانونی شورای قلابی

ما ازپنجره بی اعتقادی و توسل به بیگانه به مسائل ایران و مشکلات مردم نگاه کرده و میکنیم، و مردم، بافراست و حس میهن پرستی این پنجره هارامسدود میکنند که صدای ما بیگانه برستان رانشنوند.

ما درسخرانی هاروارد گفتیم: <اکنون بیش از هر زمان آماده ایم که بعلاقه وافر خود در ایجاد یک دولت مردم سالار و پایدار برای اولین بار در تاریخ کشورمان جامه عمل بپوشانیم>
ولی بعد از ۸ سال آن علاقه وافر به تشکیل دولت مردم سالار که مقرر قانون اساسی مشروطیت و در تعهد قطب امید مردم بود تبدیل شد به شورای ملی بی اعتبار و واهی.

ما باید منصف باشیم و تصدیق کنیم که **ما** بندهای عاطفی و هموطنی و تکالیف انسانی و میهنی خودمان را با ایرانیان بریده ایم بنابراین حق دخالت در امور آنها را نداریم، مابینگانه ای هستیم با سابقه ایرانی بودن.

مرتب می‌گوئیم **ما** برای ایرانیان آزادی می‌خواهیم، **ما** در این ۳۰ سال به کدام قول و وعده خود عمل کرده ایم که این یکی قابل باور باشد، و اساسا **ما** که سی سال است نمیدانیم چه می‌خواهیم و خارجیان هم متوجه این کمبود عقلی ما شده، که نوشته اند <ایرانیها نمیدانند که چه رژیم می‌خواهند> و با این کوله بار اتهام و وابستگی به بیگانه چه صلاحیتی داریم که برای ایرانیان داخل کشور آزادی بیاوریم.

رای به روحانی و با سفارت

مردم ایران شم سیاسی و قدرت فهم و درک و بیماری توسل به بیگانه را با توصیه رای دادن به سفارتخانه ها را تشخیص دادند و اگر **ما** پرسش کنند که آیا رای دادن به آخوند روحانی و یا سفارت بیگانه کدام شرافتمندانه است **ما** چه جوابی خواهیم داشت؟
کریستوفر سخنی دارد که وصف الحال کنونی ایرانیان است می‌گوید:

<از دست دادن امید های پوچ و آرزوی محال، خود موفقیت بزرگی است>

اگر از محدوده انصاف به موضوع نگاه کنیم به اعتبار سخن کریستوفر یک تبریک به ایرانیان برای انتخاب آخوند روحانی بدهکار خواهیم شد.